

موقعیتی که در آن حضور داشت در موردش داد سخن سردهد.

همان که اوج آن را در سریال «وضعیت سفید» به کارگردانی حمید نعمت‌الله شاهد بودیم و بینندگان با دیدن هر لحظه‌ای از سریال کلی خاطرات خوب و بد از گذشته خویش را به یاد آورده و «آخ... آخ...» می‌گفتند و با آدم‌های سریال همذات‌پنداری می‌کردند؛ حتی در نوع عاشق شدن و عدم توانایی ابراز علاقه به معشوق! اما در دهه‌های اخیر این روند بشدت تغییر کرده و کمتر پدیده‌ای یافت می‌شود که قابلیت و توانایی تبدیل شدن به دغدغه عمومی را داشته و برای دهه‌های آتی ایجاد خاطره مشترک کند. به عنوان مثال به دلیل کثرت شدید شبکه‌های تلویزیونی ایرانی و خارجی، کمتر افرادی را می‌توان یافت که از منابع مشترک استفاده کرده و فردای آن روز در موردش صحبت کنند. در یک کلاس سی نفره خیلی‌ها شاید اصلاً تلویزیون نگاه نکنند و کارهای دیگر همچون حضور در فضای مجازی را به آن ترجیح بدهند و آنهایی هم که ببینند تلویزیون هستند هرکس بنا به سلیقه و امکانات خویش یکمیر فیلم، سریال و برنامه خاصی است که به وفور یافت می‌شوند و به احتمال زیاد کمتر، ارتباطی هم به بقیه ندارند.

در حالی که ۳۰ سال پیش اینگونه نبود و تمام رده‌های سنی یک خانواده به صورت اجباری هم که شده پای یک برنامه می‌نشستند و با آن ارتباط برقرار کرده و در روزهای بعد هم در موردش صحبت می‌کردند.

خانواده‌های کم‌جمعیت امروزی که
در داخل خانه هم چندان داد
و ستدی با هم ندارند
و هریک در

لاک
خود فرو رفته و
کمترین دیالوگ را با هم
برقرار می کنند، نمی توانند برای
پسندیده دور تولید خاطره کنند. جوانان نسل
حاضر هم اگر داخل اتاق خود محبوس نباشند یقیناً
هدفونی به گوش زده اند تا از قیل و قال دنیا خارج باشند
و حتی صحبت های روزمره اطرافیان را نشنوند چه برسد به تعامل
جمععی و انجام کارهای مشترک با سایر اعضای خانواده و این چنین می شود که
افراد دنیاها ی جدا و دور از هم درست کرده اند که ترجیح شان نداشتن ارتباط با هم
بوده و هرکس غرق در افکار خود، نهایتاً پاسدار حریم شخصی خویش باشد.
شاید اگر بخواهیم خیلی ریزبینانه به قضیه نگاه کنیم بشود عنصری مثل فوتبال
با به عنوان یکی از آخرین ریسمان های پیوند دهنده دنیا ی آدم ها مثال زد که هنوز
قابلیت بحث بحث شدن و ایجاد لحظات مشترک بین طبقات مختلف جامعه
را در اداست و شاید دو دهه بعد بتوان چهار خاطره با زمینه مشترک مثلاً فلان جام
جهانی و بهمان دربی از بین صحبت ها در آورد.

با تمام این اوصاف پدیده کووید ۱۹ تمام معادلات را به هم زد و چنان در تار و پود
بخش های مختلف اجتماعی جاخوش کرد که چندین ده سال دیگر هم نمی توان
عوارض آن را از یاد برد و بیست سی سال بعد هرکس با به یاد آوردن سال های
کرونایی از عزیزانی خواهد گفت که در عین جوانی از دست داده یا از مراسم عروسی
دزدکی که برگزار کرده یا عزایی که در سکوت و بی خبری و در خلوت تحمل کرده
خواهد گفت و اینکه چگونه در این مدت تعادل آدم ها و زندگی ها به هم خورد و
بشریت در حبض ناتوانی تن به شرایطی داده که حتی دوسه سال قبل، تصورش
هم سخت می نمود و بیشتر به درد فیلم های آخرالزمانی می خورد تا چیزی که
مطابق با به فکر ما دارد. اما همه اینها رخ داد تا نسل حاضر هم چیزی برای بحث
در گعده های دوستانه آنده دور داشته باشد.

تا همین یک سال پیش و قبل از شیوع کروناي عالمگیر، کمتر عصری را می شد مثال زد که پتانسیل درگیر کردن اکثریت قریب به اتفاق جامعه را داشته و برای دهه های بعدی تولید خاطراتی بکند که پس زمینه های مشترکی داشته و هر کسی از طن خود یار شده و روایت اول شخص اختصاصی از موضوع داشته باشد. تا قبل از کویید-۱۹ نسل جدید چنان سبک زندگی منحصر به فردی برای خود برگزیده بود که وجه اشتراک چندانی در بین علاقه مندی های شان یافت نمی شد و به دلیل وفور منابع تغذیه فکری و روحی و داشتن دغدغه های متفاوت، هر یک به جزیره های مستقل و جدا از هم تبدیل می شدند

نهایت باید در جایی
مثل فضای مجازی به
هم رسیده و لایکی داده و پسندی
می ستاندند و این امر در مقایسه با دوه
پیش از چنان تفاوت های بنیادین و آشکار برخوردار
بود که هضم آن برای علمی حوزه جامعه شناسی هم به این
سادگی ها نبود!

در مقابل این نسل، متولدین دهه‌های ۵۰ و ۶۰ را داشتیم که بی‌توجه به جغرافیای محل سکونت و حتی طبقه اجتماعی و اقتصادی متفاوت، از چنان سطح بالایی از اشتراکات روحی، روانی و زیستی برخوردار بودند که هنوز هم که هنوز است وقتی از آن دوران بخصوص حرف می‌زنند انگار در خاطرات یکدیگر ورود پیدا کرده و در طول و عرض آن خود را یافته و تجربیات مشابه را با هم به اشتراک گذاشته و یکی از دلایل داشتن چنین احساس قوی از خاطرات جمعی برمی‌گشت به فضای خاص و بسته دهه شصت و اوایل دهه هفتاد و حضور اندک تنوع بسیار کم رسانه‌ها و یکسان بودن منابع تغذیه فکری جامعه! در این میان تفاوت چندانی بین فقیر و غنی وجود نداشت و تنها درجه ارتباط شان با جهان بیرون خلاصه می‌شد در یک تلویزیون پاره‌وقت که تنها دو شبکه داشت و کل جامعه باید مخاطبش بوده و از برنامه‌های پخش شده بهره برده و به‌عنوان جزئی جدانشدنی از خانواده تلقی کرده و بازخورد برنامه‌ها را در بحث‌های خویشتن شاهد بودند تا جایی که در سال‌های اخیر تلویزیون ایران بشدت روی این احساس مشترک حساب کرده و برنامه‌های زیادی را به حال و هوای یادآوری شرایط خاص آن دوران و برنامه‌های پخش شده روی آن، بر فرستاده است.

دنگی ریاضت بار دوران جنگ شرایط خاص خودش را داشت به گونه‌ای که تمام طبقات جامعه، مایحتاج اصلی خویش را ذیل مکانیسمی واحد به نام «سیستم تأمین می کردند و همه مجبور بودند برای دریافت سهمیه ناچیز ۴۵۰ گرمی روغن نباتی و هزار و ۱۰۰ گرمی قند و شکر روزها و شب‌ها گوش به اخبار تلویزیون و رادیو بسپارند تا با اعلام شماره مورد نظر توسط ستاد بسیج اقتصادی کشور آن را رزقیه کوبین‌ها جدا کرده و راهی فروشگاه‌های عامل پخش رفته و در صف طویل ایستاده و بعد از ساعتی به اندازه سهمیه تعداد نفرت خانواده کالا دریافت کرده و خوش و خرم راهی منزل شوند.

بین چنین است که وقتی امروز صحبت کوپن به میان می آید تعداد زیادی خاطره در ذهن شنوندگان ردیف می شود یا کلیدواژه‌هایی چون صف دریافت نگ، بمباران، سریال‌های محبوب تلویزیون، کارتون‌های زبانی و قهرمان‌های مادر رقم کرده، برنامه‌های رادیو و... همه و همه را فصل‌هایی هستند که پتانسیل شروع خاطره‌گویی و گل انداختن، صحبت‌ها را دارد تا هر کس از زاویه دید خود و بسته به

که
در



درم
جف

زندہ
